

## موسی و بوت‌هی مشتعل

درس ۹: مأموریت الهی

دکتر آر. سی. اسپرول

در جلسه‌ی قبلی مون به معانی وجود خدا که در نام او آشکار شده، پرداختیم، هستم آنکه هستم. و به آیه‌ی اول کتاب پیدایش مراجعه کردیم که اینطور آغاز میشه: "در ابتدا، خدا..." و به ارزش این موضوع پرداختیم که خدا ابدیه و هر چیز دیگه‌ای که توسط او خلق شده، زمان آغازی داره و صفات تغییر یا تغییرپذیری رو ظاهر می‌کنه.

حالا، زمینه‌ای که در اون به ملاقات موسی با خدا در بیابان مدیان پرداختیم، صرفاً مربوط به خلقت نیست، بلکه مربوط به اینه که همون خدایی که خلق می‌کنه، با کار نجات در تاریخ شرکت می‌کنه. این چیزیه که غالباً فراموش می‌کنیم، چون همون خدایی که قدرت داره دنیا رو از طریق قدرت محض کلامش بوجود بیاره، چیزی که آگوستین "امر الهی" نامید، که خدا فقط گفت: "بشود" و شد.

او از طریق کلامش کل جهان رو بوجود آورد. و تعمق در عظمت این قدرت، فراتر از ظرفیت عقلانی ماست، اما چیزی که باید درک کنیم، اینه که همین خدا با این قدرت و کلام، خدایی هست که برای تمام ابدیت نقشه‌ی نجات رو برای مخلوقات سقوط کرده‌اش کشید. و ما در گفتگوی موسی با خدا متوجه شدیم که وقتی خدا خودش رو با اسم مقدسی که در آیه‌ی ۱۴ گفت، آشکار کرد. "خدا به موسی گفت: «هستم آنکه هستم.» و گفت: «به بنی اسرائیل چنین بگو: ایهیه (هستم) مرا نزد شما فرستاد.» و خدا باز به موسی گفت: «به بنی اسرائیل چنین بگو، یهوه خدای پدران شما، خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب، مرا نزد شما فرستاده." و بعد موسی رو هدایت کرد: "برو و مشایخ بنی اسرائیل را جمع کرده، بدیشان بگو: یهوه خدای پدران شما، خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب، به من ظاهر شده."

حالا مهمه که پیوستگی بین کسی رو ببینیم که به عنوان خدای پدرانشان معرفی شده، خدای ابراهیم، اسحاق و یعقوب، و کسی که الان اسم یادگاری‌اش رو آشکار می‌کنه: "هستم آنکه هستم." باید کمی به تاریخ گذشته‌ی عهدعتیق برگردیم و این سؤال رو بپرسیم که چرا خدا خودش رو خدای ابراهیم، خدای اسحاق، خدای یعقوب می‌نامه؟ و چطور قوم اسرائیل وارد چنین شرایطی شدند که حالا خدا با موسی بهش اشاره می‌کنه؟

این به ابراهیم برمی‌گرده که خدا او رو از سرزمین کفر، بت‌پرستی و تاریکی فراخوند. و او رو از بین‌النهرین، از اور کلدانیان بیرون آورد و بهش گفت بلند شو و سرزمین تولدت رو ترک کن، دوستان، خانواده، دکتر، دندانپزشک و همه‌ی چیزهایی رو که برات مهم هست رو ترک کن. "بسوی زمینی که به تو نشان دهم بیرون شو." و به ما گفته میشه ابراهیم با ایمان، از این حکم خدا اطاعت کرد و به دنبال سرزمین وعده‌ای رفت که نمی‌دونست کجاست.

شما می‌دونید چطور داستان او با وعده‌ی یک فرزند در سن پیری آشکار شد و از طریق این فرزند، کل جهان برکت می‌گیره، اینکه نسل ابراهیم مثل ستارگان آسمان و شن دریا میشه. اما ابراهیم این تکثیر ذریت رو ندید. او پسر وعده، اسحاق رو دید، اما هرگز واقعاً سرزمین وعده رو ندید. تنها سرزمین واقعی که مالکش شد، مکفیله بود که قبرش بود. اما در پایان عمرش، این وعده رو به اسحاق گفت و بعد برکت پاتریارک‌ها از ابراهیم به اسحاق منتقل شد. و به همین ترتیب، در پایان زندگی اسحاق، او برکت پاتریارک‌ها رو به عیسو نداد، بلکه به یعقوب داد.

بعد همونطور که در باب‌های بعدی کتاب پیدایش می‌خونیم، یکی از پسران یعقوب به اسم یوسف، توسط برادرانش مورد خیانت قرار گرفت و به بردگی فروخته شد و بعد به زندان انداخته شد. همینطور که داستان پیش میره، چون او خواب‌ها رو تعبیر می‌کرد، مورد لطف فرعون حاکم قرار می‌گیره. به خاطر توانایی‌اش در مدیریت، به سطح نخست وزیر کل مصر ارتقا پیدا می‌کنه.

و این وقایع در دورانی مبهم و پر نوسان از تاریخ اتفاق افتاد که ما بهش می‌گیم بی‌ثباتی، در سرزمین پدر و برادران یوسف، قحطی شد. هم‌زمان، یوسف به عنوان رئیس انبار و خزانه‌ی مصر منصوب شد. پس وقتی مردم کشورهای اطرافشون در گرسنگی بودند، مردم مصر تحت رهبری یوسف، برای پیامد این قحطی آماده شده بودند.

و ادامه‌ی داستان رو می‌دونید، اینکه چطور یعقوب پسرهایش رو به مصر فرستاد که غذا بگیرند تا بتونه به خانواده‌اش غذا بده و همه‌ی این تدابیری که اونجا آشکار شد، به اتحاد بین پسران دیگه‌ی یعقوب و یوسف ختم شد. و یوسف، از پدرش، یعقوب دعوت کرد که به مصر مهاجرت کنه، جایی که غذای فراوان داشتند و از مشکلات گرسنگی اجتناب می‌کردند. یک بخش خاص از زمین، سرزمین جوشن به یعقوب و خانواده‌اش داده شد. اسرائیلی‌ها اینطور وارد مصر شدند. اما بعد این گزارش شوم رو در کتاب مقدس داریم. "اما پادشاهی دیگر بر مصر برخاست که یوسف را شناخت." و به جای اینکه با فرزندان اسرائیل به عنوان مهمان‌هایی برخورد کنه که در سرزمین، با امتیاز خاصی زندگی می‌کردند، فرعون اونها رو به بردگی گرفت و به عنوان بردگان کارگر به کار برد.

و این زمینه‌ای هست که این بخش از خروج اتفاق می‌فته، جایی که کل هدف ملاقات خدا و موسی برای اشاره به مشکل بردگی یهودی بود. و یادتونه که خدا به موسی گفت: "استغاثه قوم خود را شنیدم. استغاثه‌ی آنها نزد من رسیده و حالا موسی، من تصمیم گرفتم آنها را آزاد کنم، آنها را از بردگی آزاد کنم. تا آنها از این سرزمین بیرون آیند و به کوه مقدس من آیند و آنجا من را پرستش کنند."

پس این تمام دلیل ملاقات در بوته‌ی مشتعل بود، که گفتیم یک لحظه‌ی عطف بود، نه تنها برای اسرائیل، بلکه برای کل تاریخ دنیا. حالا در این زمینه، خدا نجات و رهایی رو وعده می‌ده، و این بدون چالش بزرگ و توجه زیادی که شامل موسی میشه، اتفاق نمی‌فته.

اگه به عهدجدید بریم، به کتاب عبرانیان، در عهدجدید چیزی رو درباره‌ی ارزیابی موسی می‌شنویم. در عبرانیان باب ۳، این کلمات رو می‌خونیم: "بنابراین، ای برادران مقدس که در دعوت سماوی شریک هستید، در رسول و رئیس کهنه اعتراف ما یعنی عیسی تامل کنید، که نزد او که وی را معین فرمود امین بود، چنانکه موسی نیز در تمام خانه‌ی او بود."

حالا، چیزی که اینجا در باب‌های اولیه‌ی عبرانیان می‌بینیم، اینه که نویسنده‌ی عبرانیان، عیسی رو با فرشتگان مقایسه می‌کنه. "زیرا به کدامیک از فرشتگان هرگز گفت که «تو پسر من هستی. من امروز تو را تولید نمودم» و به کدامیک از فرشتگان هرگز گفت: «بنشین به دست راست من؟! البته که هیچکدام. پس ما برتری مسیح رو بر فرشتگان می‌بینیم.

اما چیزی که در ادامه میاد، مقایسه‌ی بین عیسی و موسی هست. ما نمی‌خوایم ارزش اون رو از دست بدیم، چون اول از همه، موسی واسط عهد قدیم بود. و همونطور که قبلاً در این مجموعه درس‌ها گفتیم، وظیفه‌ی خاصی که به موسی داده شد، شاید اون رو مهم‌ترین و فوق‌العاده‌ترین شخص در کل عهدعتیق کرد.

از طریق عمل میانجی‌گری موسی بود که قوم اسرائیل ایجاد شد. از طریق عمل موسی بود که ۱۰ فرمان از سینا به قوم داده شد. و به عنوان میانجی، او بین خدا و قوم اسرائیل قرار گرفت. حالا چیزی که اینجا مهمه، اینه که موسی واسط عهد قدیم بود، به نوعی، سایه‌ی واسط بزرگتری بود که بعداً میومد، واسط عهد جدید، خود مسیح. و توصیفات زیادی رابطه‌ی بین موسی و عیسی رو نشون میده و توسط رسولان عهدجدید نوشته شده. می‌دونید: "شریعت توسط موسی اومد، فیض و آرامش از طریق خداوند عیسی مسیح اومد."

پس چیزی که می‌خوام به طور خلاصه در این جلسه بهش بپردازیم، تجزیه و تحلیل قیاسی بین دو واسط هست. البته که عهدجدید در جایی میگه فقط یک واسط بین خدا و انسان بود، عیسی مسیح. و البته، منظورش این بود که فقط یک واسط عالی هست که در جایگاه میانجی بودنش، انسانیت و الوهیت خودش رو به کار می‌بنده.

موسی می‌تونست به عنوان انسان، میانجی چیزهایی برای قوم اسرائیل بشه، اما موسی خدای تجسد یافته نبود. حالا در عبرانیان، این مقایسه رو می‌خونیم: مسیح عیسی، "نزد او که وی را معین فرمود امین بود، چنانکه موسی نیز در تمام خانه او بود." یعنی در تمام خانه‌ی خدا. "زیرا که این شخص لایق اکرامی بیشتر از موسی شمرده شد،" - یعنی عیسی - "به آن اندازه‌ای که سازنده خانه را حرمت بیشتر از خانه است.

زیرا هر خانه‌ای به دست کسی بنا می‌شود، لکن بانی همه خداست. و موسی مثل خادم در تمام خانه او امین بود تا شهادت دهد بر چیزهایی که می‌بایست بعد گفته شود. و اما مسیح مثل پسر بر خانه او. و خانه او ما هستیم به شرطی که تا به انتها به دلیری و فخر امید خود متمسک باشیم."

پس در این مقایسه می‌بینیم که موسی به عنوان خادم، وفادار بود. او خادمی در خانه بود، اما صاحب خانه نبود. مالک خانه نبود. خانه توسط او بنا نشد. او در اون خونه خدمت کرد. اما در عهدجدید، ما خانه‌ای داریم که سازنده و بانی اون، مسیح، و این خانه، قوم اوست. ما این خانه هستیم و اینجا، صاحب این خانه، پسر و او خادم نیست، بلکه مالک خانه هست.

حالا، بعداً در فهرست مقدسین و شاهدانی که در باب ۱۱ بازگو شده، در ذکر اسامی مقدسین در عبرانیان، این نظرات رو درباره‌ی موسی می‌خونیم. "به ایمان موسی چون متولد شد، والدینش او را طفلی جمیل یافته، سه ماه پنهان کردند و از حکم پادشاه بیم نداشتند. به ایمان چون موسی بزرگ شد، ابا نمود از اینکه پسر دختر فرعون خوانده شود، و ذلیل بودن با قوم خدا را پسندیده‌تر داشت از آنکه لذت اندک زمانی گناه را ببرد؛ و عار مسیح را دولتی بزرگ‌تر از خزائن مصر پنداشت زیرا که به سوی مجازات نظر می‌داشت."

دوباره، فقط تصور کنید که موسی ۸۰ ساله هست و در بیابان مدیان راه می‌ره. او انسانه. یک کاغذ مقدس نیست. حتماً این سؤال رو بارها و بارها پرسید: "چرا من اینجا هستم؟ آیا زندگی من فقط وقت تلف کردنه؟ همه‌ی این تعالیمی که در خانه‌ی فرعون داشتم، تحصیلاتی که در مصر با یادگیری زبان‌ها، هنر، پزشکی و همه‌ی اینها به دست آوردم. حالا باید در این بیابان بی حاصل مدیان عقب و جلو برم. خدایا تو کجایی؟ چرا من اینجا هستم؟"

منظورم اینه که این سؤالی هست که مردم در هر نسلی می‌پرسند. قطعاً، این سؤالیه که شما چند وقت یک‌بار پرسیدید، "من اینجا در این مکان چی کار می‌کنم؟ به نظر می‌رسه زندگی من ارزش زیادی نداره."

به نظرم، هر انسانی که به صورت خدا آفریده شده، با آرزو و هدفی برای ارزشمند بودن آفریده شده. ما می‌خوایم زندگی مون به حساب بیاد. می‌خوایم وقتی می‌میریم، مردم چیزی بیش از ذکر تاریخ تولد و تاریخ مرگ مون بگن. می‌خوایم میراثی رو به جا بذاریم که برای دیگران منفعت داره. تا زندگی مون تلف نشده باشه، بلکه ارزشمند باشه.

او ۸۰ سالشه، سرش رو می‌خارونه و هر روز این سؤال رو می‌پرسه، تا اینکه بوته رو می‌بینه که مشتعل بود و نمی‌سوخت. خدا بهش می‌گفت: "موسی. این زمین مقدسه. و من با تو حرف می‌زنم، چون یک مأموریت مقدس دارم. می‌تونستم از آسمان داد بزنم. می‌تونستم مستقیماً با فرعون حرف بزنم و بگم: "فرعون، بذار قوم من برن." اما اینطور عمل نمی‌کنم. این مسئولیت رو به تو میدم. این هدف زندگی توست. این سرنوشت توست، که من از طریق تو کار کنم تا قومت رو نجات بدم. این فوق‌العاده است.

بعد نویسنده‌ی عبرانیان در ادامه می‌گه: "به ایمان، مصر را ترک کرد و از غضب پادشاه نترسید زیرا که چون آن نادیده را بدید، استوار ماند. به ایمان، عید فصح و پاشیدن خون را به عمل آورد تا هلاک کننده نخست زادگان، بر ایشان دست نگذارد. به ایمان، از بحر قلزم به خشکی عبور نمودند و اهل مصر قصد آن کرده، غرق شدند."

کل این داستان، داستان ایمانه، ایمان یک مرد به خواندگی خدا بر زندگیش. اما همونطور که گفتم، او فقط به طور ضعیف، سایه‌ای از واسط عهدجدید بود که مالک خانه‌اش هست، کسی که کار رهایی و نجات اون، کار موسی را کم اهمیت و کمرنگ می‌کنه. فقط این بار، فرعون نیست، بلکه شیطان. خدا از طریق خدمت پسر یگانه‌اش، شیطان رو مخاطب قرار میده و پیغامی رو که از طریق پسرش، از طریق کلام تجسد یافته به شیطان میده، اینه: قوم مرا رها کن. با کلام قدرت‌ش، بزرگ‌ترین خروج ممکن در تاریخ بشر اتفاق افتاد، وقتی مسیح اسارت رو به اسیری می‌بره و مقدسینش رو از اسارت گناه آزاد می‌کنه.

و این پاداش رو دریافت می‌کنه که بر دست راست خدای پدر بشینه و نشون بده که مأموریتش بسیار برتر از مأموریت موسی بود. این کسی هست که باید مثل موسی بیاد، اما بزرگتر از موسی هست، چون کار رهایی و نجاتش، شکل نهایی رهایی بود.

می‌دونید، کسانی که سرزمین مصر رو به فرمان خدا ترک کردند، هرگز به سرزمین وعده نرسیدند. در نهایت، اونها بی ایمان بودند. اما همه‌ی کسانی که عیسی نجات میده، به سرزمین وعده می‌رسند. او اونها رو به سرزمین وعده می‌بره. مکانی رو در آسمان برای اونها نگه می‌داره تا عمل میانجی‌گری که به انجام رسونده، شرمسار یا باطل نشه. چون او تجسد من هستم هست. کلمه‌ای که در سراسر انجیل یوحنا به کار رفته. عیسی گفت: "پیش از آنکه ابراهیم پیدا شود من هستم." (اگو ایمی). "من شبان نیکو هستم." "من در هستم که انسان‌ها باید از طریق من داخل شوند." "من قیامت و حیات هستم." "من راه، راستی و حیات هستم."

همون اسمی که خدا خودش رو با اون در بوته آشکار می‌کنه، توسط پسر خدا در تجسدش به کار میره.